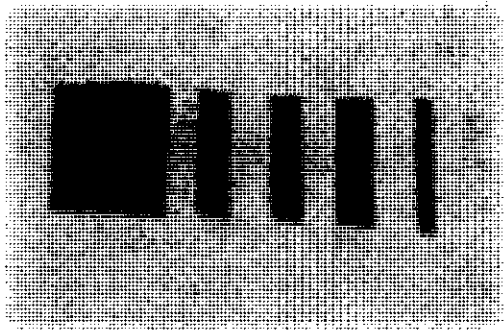


شجره موسیقی چونان چونان

به بهانه برگزاری نمایشگاه آثار نقاشی و معماری
مهندس میرحسین موسوی در فرهنگسرای نیاوران - نیمه اول آذرماه ۱۳۷۹
• مصطفی مهاجر





کاندینسکی اظهار داشته بود چنانچه هنرمند نقاش بتواند به وزای واقعیات دنیای خارجی سفر کند در آن صورت است که توانسته بر روح و روان تماشاگر تأثیر بگذارد. چنین است که مهندس میرحسین موسوی با آثار نقاشی خود، ما را به سفر به وزای واقعیات دنیای مادی فرامی خواند.

میرحسین موسوی یکی از شرقی ترین نقاشان شاعر معاصر ماست. شاعر نقاشی که تصویرهای انتزاعی اش که بیشتر اوقات، چشم و ذهن را به «انتزاع مطلق» فرامی خواند - ما را به فضای موسیقایی هنرمشرق زمین پیوند می دهد. میرحسین موسوی هنرمندی است که زبان نوین تجسمی را می داند و آن را باور کرده است. روند شکل گیری زبان تجسمی نواز لحظه ای آغاز شد که هنرمند عصر جدید، آگاهانه از اصول سنت طبیعت گرایی روی گردانید. نقاشان قرن نوزدهم هنوز با سنت بازنمایی طبیعت پیوند داشتند. هدف این نقاشان، همچنان نمایش تصاویر قابل شناسایی و ملموس بود. این سنت از دوره امپرسیونیسم تا حوالی دهه دوم سده بیستم نیز باقی ماند. کم کم ثبت واقعگرایانه دریافتهای بصری لحظه ای - میراث نقاشان امپرسیونیست - به سازماندهی فرمهای رنگین موزون تبدیل شد و نقاشی، عرصه ای شد برای تبدیل شیء به فرم.

تغییر جهت از برونی به درون انسان، از عین به ذهن، و از شیء به فرم، مسیر نقاشی را بکلی تغییر داد. بدینسان بیان احساسها و برخوردهای عاطفی هنرمند با زبان تجسمی نو، که قلمرو آن از بازنمایی نیمه انتزاعی تا انتزاع مطلق گسترده شد، از وجوه بارز هنر نقاشی در سده بیستم میلادی شد.

توجه به جنبه های ساختاری در نقاشی و سازماندهی فرم و رنگ - و نه تنها موضوع و مضمون و محتوا و معنای اثر - بیشتر در حوالی نیمه قرن نوزدهم خود را نشان داده بود. در حوالی سال ۱۸۴۵ به هنگام تشکیل نمایشگاهی از آثار نقاشی، شارل بودلر شاعر و نویسنده فرانسوی در نخستین نوشته خود درباره هنرهای تجسمی به تشریح یکی از تابلوهای دولاکروا پرداخته و تذکر داده بود: «در این تابلو، ما با اوج کار دولاکروا، یعنی با یکی از کاملترین نمونه های نبوغ در نقاشی روبرو هستیم. کمی جلوتر، بودلر دلیل جذابیت اثر

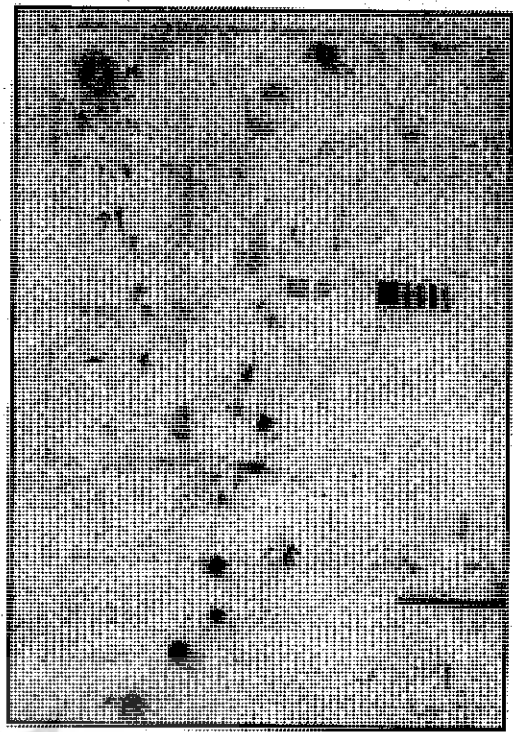
مورد نظر خود را در یک جمله چنین شرح داده بود: «تناسب سبز و سرخ، روح را می نوازد». شاید برای نخستین بار بود که نه مضمون کار و نه صورت آن، بلکه رابطه میان دورنگ، یکی سرد و دیگری گرم، موجب شگفتی شده بود. بدینسان، موضوع و مضمون و روایت و مفهوم و معنای اثر به یک ارتعاش بصری، یعنی موسیقی برای چشم ها استحاله یافته بود؛ و این، مقدمه ای بود برای نوعی نقاشی که به هیچ وجه در پی بازنمایی جهان محسوس نیست. میرحسین موسوی، بی آنکه خود را به موضوع و مضمون خاصی محدود کند، ما را به میهمانی ریتم و تناسب و حرکت، و ترنم سرخ و سبز و زرد و آبی فرامی خواند و روح ما را می نوازد.

میرحسین موسوی که نقاش شاعری است - دوست داشتنی ترین نقاش خیال پرداز که ارادت انسان را نسبت به خود و هنرش بر می انگیزاند - نمی خواهد پرنده خیالش را در جهان مادی و محسوس و قابل اندازه گیری، به پرواز درآورد. او به دنبال بازنمایی و نمایش چیزهایی نیست که دیده می شوند. میرحسین در پی نمایاندن وجه آن جهانی چیزهاست. او می خواهد از جهانی بگوید که با چشم ظاهر دیده نمی شود. در بیشتر نقاشی های غیر فیکوراتیو یا انتزاعی وی، جهان، آنچنانکه در چشم انسان نقش می بندد، تصویر نمی شود چرا که اساساً درک و دریافت و بیان وجه ناپیدای اشیاء در دیده ها، از وجوهی است که هنر انتزاعی بدان توجه نشان می دهد.

فضایی کیفی و متعالی از طریق رمز و تمثیل و روشهای خاص جلوه گر شده است. نقاش مشرق زمین، با پیروی از مفهوم فضای غیرمادی، سطح دویغدی اثر را به تصویری از مراتب وجود مبدل می سازد و بقولی بیننده را از افق حیات عادی و وجودمادی و وجدان روزانه خود به مرتبه ای عالی تر ارتقاء می دهد و او را متوجه جهانی می سازد مافوق این جهان جسمانی، لکن دارای رنگها و اشکال خاص خود. آثار میرحسین موسوی، جان شرقی دارند. جان شرقی، شهودی است و جان شهودی آثار او که شعر و موسیقی و رنگ را باز می نمایند، ما را از افق حیات روزانه می رهانند. در آثار میرحسین، شعر و موسیقی و رنگ درهم یافته شده اند.

نقاشی انتزاعی، بدان جهت که ذهن را فرصت و رخصت تصویرپردازی و خیال پردازی می دهد به شعر و موسیقی نزدیک می شود. شاید به همین دلیل است که برخی معتقدند نقاشی انتزاعی و سایر هنرهای مشابه از قبیل موسیقی، هنر معنوی مربوط به جهان برزخی یا عالم خیال است. میرحسین موسوی در قطعات موسیقیایی خود، نشان می دهد که یکی از شاعرترین نقاشان معاصر ایران است و ما را به عالم خیال رهنمون می سازد. او بینش درون را در مقامی برتر از مشاهده طبیعت قرار می دهد و پرده هایش را به کمک لکه های کوچک رنگها که از پس فرمهایی که به مثابه پنجره ای سوخته اما گشوده به جهان برزخی یا عالم خیال هستند، می سازد. آثار او - که شدیداً بر تأثیر لکه های رنگهای درخشان و اشباع شده اش بر زمینه سفید آگاه است و تأکید می کند -، با بازنمایی واقعیت بصری (یعنی دیدن اشیاء شمییه سازی شده) جوهر در نمی آید. آثار او که به ارائه واقعیت معنوی می پردازند از آثاری که تنها بر محور ارائه واقعیت ظاهری و مشهور استوارند، برتر است. این آثار سادگی، ایجاز، شور و نشاط و تفکر زاینده هنر مشرق زمین را به ما یادآوری می کنند.

هدف میرحسین، زیبایی نیست بلکه به سادگی و ایجاز تمام، مانند هایکو، چیزی را به ما نشان می دهد که در بطن خود آنرا می یابیم؛ کلبه ام تمام بسوخت، چیزی نیست که مانع شود نظاره ماه را



کلید اساسی درک و لذت بردن از یک «نقاشی آبستره» یا انتزاعی، در قبول این نکته است که این جهان، جهان «دید عینی» نیست. هرچه در آن است تفکر و احساس و تخیل و تمثیل و تنظیم است و هنرمند هرگز تسلیم واقعیت های بصری جهان خاکی موجود نمی شود. چنین است که در آثار میرحسین موسوی، کمتر نشانی از سنگ و کوه و درخت و ماه و ستاره و انسان دیده می شود. اگرچه در برخی از کمپوزیسیون های او، فرمهایی دیده می شود که ما را با واسطه یا بی واسطه، به اشیاء و عناصری نمادین از جهان هستی رهنمون می سازد.

نقاش آبستره، هرگز از روی مناظر و اشیاء و عناصر اطرافش، دقیقاً نقاشی نمی کند. از همین روست که هیچ عنصر و شیئی ای، شکل واقعی خود را ندارد و قابل شناسایی نیست. نقاشی آبستره، نوعی نقاشی «خیالی» است و «واقعی» نیست. ریشه های این نقاشی اما در مشرق زمین، سابقه طولانی تری دارد. در تمدنهای دینی و در هنر مشرق زمین، و مخصوصاً هنر ایرانی، هدف نقاش، بازنمایی جهان عینی نبوده بلکه درک و دریافت و تبیین و نمایش کیفی جهان و فضایی است که نه در عالم زمان و مکان فیزیکی و مادی بلکه در

کتاب در خط و خیال

